

نشریه علمی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال شانزدهم، شماره شصت و یکم، بهار ۱۴۰۳، ص ۷۶-۱۰۱

واکاوی آزمندی و میانه‌روی پادشاهی اسکندر در شاهنامه از منظر ارسطو

زهرا درویشعلی‌زاده*

 10.71630/parsadab.2024.1126209

چکیده

آزمندی و میانه‌روی از بنیادی‌ترین مضامین اخلاقی هستند که در شکل دادن به زندگی اجتماعی نقش بسیار مؤثری دارند. نفوذ خصیصه‌آز در جامعه سبب انحطاط و از بین رفتن داد شده و آسیب‌هایی را سبب می‌شود؛ به‌طوری‌که پیوسته انسان در رنج به سر می‌برد. آنچه زیست اجتماعی انسان را به‌سوی بحران می‌کشاند، خلأهای درونی و ضعف فضیلت‌های اخلاقی است. فردوسی در شاهنامه از راه‌نوعی معادل‌نستی می‌داند. براینده افکار وی میانه‌روی بوده و هدف این جستار نیز حصول فضیلت راستی است که مبنای سامان‌دهی زندگی انسان به شمار می‌رود. پژوهش حاضر در راستای دستیابی به آرمان‌های کاربردی، با هدف بنیادی و روش توصیفی-تحلیلی در نظر دارد تا ابعاد این دو خصلت را در داستان پادشاهی اسکندر بررسی نماید و براساس نظریه اعتدال ارسطو نشان دهد پیامد آزمندی و فقدان میانه‌روی در پادشاهی اسکندر چه بوده است. یافته‌ها نشان می‌دهد با برجستگی فضیلت‌های خردمندی، داد و دهش، راستی، دو مؤلفه میانه‌روی و آزمندی نیز به‌طور فطری در او وجود دارند. یکی از شاخصه‌های آزمندی در اسکندر میل به جاودانگی است. البته با توجه به شرایطی که در آن قرار می‌گیرد، از عنصر برتری‌جویی و خشم استفاده می‌کند؛ اما میل به کشورگشایی در او بیشترین بسامد را دارد که بازده آن رنج است.

* دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. پژوهشگر
Zrtan84@gmail.com پس‌ادکتری.

واژه‌های کلیدی: آزمندی، میانه‌روی، اسکندر، شاهنامه، ارسطو.

۱. مقدمه

با مطالعه تاریخ و دوره‌های متعدد زندگی انسان می‌توان دریافت که فرایند خلق و خوی بشری، در بروز رویدادهای گوناگون تأثیر قابل ملاحظه‌ای دارد. آپیشگی^۱ و میانه‌روی^۲ نیز از برجسته‌ترین مفاهیم اخلاقی هستند که سبب انسجام یا نقص ثبات در چرخه زندگی می‌شوند. فردوسی از راه نوعی معادل نیستی می‌داند و به‌طور کلی، براینده افکار وی میانه‌روی است. شاهنامه به عنوان یک منبع ارزشمند و به اعتبار خردورزی، اشاره‌گری بایسته برای بحران‌هایی است که اجتماع در واقعیت با آن‌ها مواجه است. بی‌تردید درک و به‌کارگیری تعادل در زندگی می‌تواند جهان‌بینی انسان را به سمت سعادت‌مندی سوق دهد. با نگاهی به کتاب/اخلاق نیکوماخوس^۳ تألیف ارسطو که اعتدال در اخلاق را بیان می‌کند، می‌توان آنچه را که در شخصیت‌های شاهنامه باعث زیاده‌طلبی یا عدم میانه‌روی و بروز انحطاط شده، نشان داد. ناهمگونی در نوع حکمرانی نیز از عدالت و فره‌مندی کاسته و ناگزیر جامعه به انحطاط می‌گراید. در واقع هدف اصلی نوشتار حاضر شناسایی بنیادی عنصر میانه‌روی و تأثیر آن در عملکرد افراد است. افراد جامعه در پیشبرد عزت‌مندی خویش مکلف هستند. فردوسی افراط‌گرایی و آزمندی را از ویژگی‌های اهریمنی می‌داند و به اندرز بشر می‌پردازد. او «آز را مایه تمام بدبختی‌ها، نکبت‌ها، بی‌قراری‌ها و ناکامی‌های بشری می‌داند. خلاصه کلامش این است که پس از آن‌همه حرص و جوش، درد و زجر و رنج بالاخره به آرزویی دست می‌یابی؛ ولی همین‌که به آن رسیدی، به واسطه همین از تمام دل‌خوشی‌های آن هدف و خواسته بی‌ارزش و بی‌رنگ گردیده و بدون آنکه لذت چندانی حاصل شده باشد، خوی آزمند بلافاصله خواهش بزرگ‌تر و آرزوی درازتری طلب می‌کند و دوباره تن و جان آدمی به تکاپو، اضطراب و دلهره، بیم، امید و رنج می‌افتد تا به آن آرزو یا [خواسته، معقول یا نامعقول] جامه عمل بپوشاند» (حسینی، ۱۳۷۴: ۳۰). از این‌روی، واژه میانه‌روی تعادل داشتن و بسنده کردن به آنچه هست معنا می‌شود که خشنودی حاصل آن است. البته فردوسی تقابل آز و رنج را نیز بیان می‌کند و نتیجه آن را بر باد رفتن نام و آبرو می‌داند. بررسی مؤلفه‌های

آزمندی و میانه‌روی براساس نظریه اعتدال ارسطو یا «ارسطالیس»^۴ از فیلسوفان یونان باستان، می‌تواند نتایج ارزشمندی به دست دهد.

۱-۱. طرح مسئله

چشمداشت بر دارایی مادی و معنوی دیگران بحرانی است که امروزه در جهان حکمفرماست. میانه‌روی سبک زندگی را بر پایه برنامه‌ریزی و راضی شدن به داشته‌های فردی تنظیم می‌کند و از هرگونه نیازمندی می‌کاهد. مصرف‌گرایی دنیای مدرن امروز در مقایسه با عصر فردوسی از خواص مهم آزمندی است که جایگاه میانه‌روی را در نزد انسان بسیار کم‌رنگ می‌کند. در واقع او برای رسیدن به رستگاری و تقویت فضیلت باید خردگرایی را پیشه خویش سازد. این مؤلفه در نگاه برخی از افراد می‌تواند به‌مثابه حُسن و قُبْح باشد. برای عده‌ای خوشایند و برای تعدادی ناخوشایند به نظر برسد؛ اما باید گفت نیازمندی و بی‌نیازی دو مقوله جدا از هم هستند که انسان می‌تواند موضع خود را مشخص نماید. این مسئله میزان خدا‌باوری شخص را نیز تعیین می‌کند. میانه‌روی به‌معنای فقرپذیری نیست؛ بلکه دوری از آزمندی است. در شاهنامه انسانی که به داشته‌هایش راضی نیست، همیشه اندوهگین است. این نوع خودآزاری عمر او را تلف می‌کند؛ زیرا پیوسته در رنج جبران نداشته‌هایش به سر می‌برد. دوگانگی رفتاری موجود در آن‌ها، کیفیت افراط و تفریط را آشکار می‌سازد و به‌صورت تمثیل کاربرد خواهد داشت. در شاهنامه میزان گرایش به میانه‌روی اندک و به آزمندی بیشتر است. نفوذ این مؤلفه در جامعه سبب انحطاط و از بین رفتن داد می‌شود. ازاین‌روی، کشمکش و جدال نفس با خود و دیگری به‌سبب نداشتن میانه‌روی شدت می‌گیرد. مبحث آزمندی که در آیات قرآن و شاهنامه نیز به آن اشاره شده، پیوسته آسیب‌هایی را به همراه دارد. خشم، رنج، جنگ، ترس و... ازجمله عواملی هستند که در روحیه انسان تأثیر می‌گذارد. آنچه زیست اجتماعی انسان را به‌سوی بحران می‌کشاند، خلأهای درونی و ضعف فضایل اخلاقی است که او را به آزمندی سوق می‌دهد. این نوشتار در نظر دارد تا ابعاد این دو خصلت در پادشاهی اسکندر را از منظر ارسطو بررسی نماید و نشان دهد «پیامد آزمندی و فقدان میانه‌روی در پادشاهی اسکندر چه بوده است؟»

فرضیه حاکی بر آن است که:

دو مؤلفه میانه‌روی و آزمندی به‌طور فطری در اسکندر وجود دارند؛ اما میل به کشورگشایی او بیشتر است؛ به‌طوری‌که جز رنج بهره دیگری نداشته است.

۲-۱. ضرورت و هدف پژوهش

در حوزه ادبیات همواره مبحث اخلاق و عملکرد افراد مطرح است. شاهنامه به‌عنوان یک منبع آموزه‌های اخلاقی برای توازن رفتاری در جامعه اهمیت دارد. عناصری که فردوسی به تعلیم آن می‌پردازد، تا به امروز جزء صفات هر انسانی قلمداد می‌شود و کمتر کسی می‌تواند افسار خصایص منفی خود را مهار کند. بی‌شک از در جوامع انسانی باعث تزلزل اخلاقیات و یکی از عوامل کشمکش‌های فرد با خود و اجتماع است. میانه‌روی احساسی است که همواره آرامش روحی به همراه دارد. این فرهنگ اگر در هر جامعه‌ای گسترش یابد، باعث ایجاد امنیت و مهرورزی می‌گردد. مطالعه هر کدام از داستان‌های شاهنامه، به‌نحوی سلامت روح و پاک‌زستی را به خواننده گوشزد می‌کند و پرهیز از آز و حدود آن را تأکید می‌نماید. هدف این جستار حصول فضیلت راستی است که مبنای سامان‌دهی زندگی بشر به شمار می‌رود.

۳-۱. پیشینه پژوهش

درباره شخصیت و چهره اسکندر مقاله‌های بسیار ارائه شده، اما به‌طور اخص ویژگی‌های اخلاقی وی در شاهنامه بررسی نشده است. در اینجا به چند مورد اشاره می‌شود که از لحاظ محتوا به پژوهش حاضر نزدیک‌تر به نظر می‌رسد.

روشن‌ضمیر در مقاله «هم‌نشینی اسکندر و ارسطو در روایات ایرانی»، اسکندر را پادشاهی علاقه‌مند به فرهنگ و ارسطو را دانشمندی علاقه‌مند به سیاست نشان می‌دهد؛ اما تحقیق‌ها بیانگر این است که با توجه به رفتارهای ناخوشایند و عدم تناسب اخلاقی اسکندر، ایرانیان و ملل غربی مایل‌اند تا از پیوند این شاه و فیلسوف بهره‌مند گردند. «این پیوند دست‌مایه‌ای برای دانشمندان، شاعران و عارفان بوده تا اندیشه‌های آرمان‌شهری و نظریات فلسفی، سیاسی و اخلاقی خود را در قالب این داستان تاریخی تئوریزه یا مطرح کنند» (روشن‌ضمیر، ۱۳۹۵: ۸۸). کوشکی در نوشتار اسکندر در شاهنامه، رویدادهای سیاسی تاریخ ایران و پایداری قوم ایرانی را از دیدگاه فردوسی بیان می‌کند. اینکه اسکندر فرزند داراب و برادر دارا (داریوش

سوم) است و با ایرانی نشان دادن او، از فاصله و گسیختگی سیاسی ایرانی‌ها جلوگیری می‌نماید. «حادثه شکست دارا (داریوش سوم) آن‌چنان برای فردوسی تلخ و ناگوار است که در پایان داستان حمله اسکندر به ایران، از این داستان به‌عنوان یک مرحله ناگوار یاد می‌کند» (کوشکی، ۱۴۰۰: ۲۹). نبی‌زاده و احمدنژاد در جستار «چهره اسکندر از منظر فردوسی»، سجایای فردوسی را در بیان حقیقت نشان می‌دهند و معتقدند که وی «نماد کامل امانت است. تنها در داستان اسکندر است که گاه خود را آزاد دانسته و در انتخاب مطالب گزینش نموده است و این نشانگر بیگانگی‌ستیزی اوست» (نبی‌زاده گنجگاه و احمدنژاد، ۱۳۹۰: ۳۷). مباحثی که از آزمندی و میانه‌روی یا اعتدال در شاهنامه بررسی شده، به قرار زیر است:

دلپذیر «تحلیل تطبیقی مفهوم اعتدال در اندرزه‌های دینکرد ششم و شاهنامه فردوسی» را با میانه‌روی و اصل خردمندانه زیستن نشان می‌دهد که در دینکرد و شاهنامه به آن اندرز داده می‌شود و بیانگر تأثیرپذیری آن‌ها از باورهای مزدایی است. همچنین مفهوم اعتدال را با دین و دادگری مرتبط دانسته که تخلف از آن‌ها سبب ازهم‌گسیختگی نظام اجتماعی می‌گردد. «نکته قابل توجه اینکه مفهوم اعتدال در دینکرد ششم، با اندرزه‌های بخش تاریخی شاهنامه، به‌ویژه ابیات مربوط به دوران پادشاهی انوشیروان، تطابق بیشتری دارد؛ تا جایی که گاهی اندرزهایی کاملاً یکسان در دو کتاب به چشم می‌خورد که نشان‌دهنده تأثیرگذاری دینکرد ششم بر شاهنامه یا منابع یکسان‌اندروزی این دو کتاب است» (دلپذیر و همکاران، ۱۳۹۸: ۲۵). شجری در «تحلیل و بررسی عنصر آز در شاهنامه فردوسی»، ضمن بررسی جایگاه دیو آز در اساطیر ایرانی و اسطوره‌های یونانی، متون زرتشتی و با استناد به ابیاتی از شاهنامه، حضور آن را به‌عنوان نوعی شر می‌داند که مورد توجه و گوشزد قرار گرفته است. «نویسنده با گزارش آزمندی برخی از پادشاهان و پهلوانان، فریبکاری این دیو جادوگر و ناخرسند را آشکار می‌کند. زرتشت از هم‌پیمانان و هم‌دستان زورمند اهریمن است و درحقیقت سپاه‌سالاری او را بر عهده دارد» (شجری، ۱۳۸۲: ۶۶). نظری در «مقایسه آموزه‌های تعلیمی در شاهنامه و بوستان سعدی» نشان می‌دهد که فردوسی با توجه به حماسی بودن شاهنامه به بیان آموزه‌های تعلیمی پرداخته است؛ توصیه‌هایی چون خردورزی، خرسندی و قناعت، دوری از آز، رعایت اعتدال، عدالت و... که دو قرن بعد از نگاه سعدی

نیز دور نبوده است. این مضامین تقریباً در هر دو اثر مشترک است. «اعتدال‌گرایی در شاهنامه در حوزه مسائل شخصی و اجتماعی نمود پیدا می‌کند. دوری از افراط و تفریط که دو جنبه‌آز و رکود و سستی به شمار می‌آیند، به اعتدال می‌انجامد» (نظری، ۱۳۹۴: ۱۶۸). نساجی زواره نیز بیش از هر چیز به فضایل انسانی و ارزش‌های دینی و اخلاقی در شاهنامه توجه داشته است؛ اینکه از منظر فردوسی جهان بسیار شگفت‌انگیز است و مسئله‌خداپرستی را در وی آشکار می‌کند. از آنجاکه مهم‌ترین رذایل اخلاقی در قرآن و سیره معصومین، بخل و آز است، فردوسی نیز در اشعار خویش با الهام از آموزه‌های قرآن و با ذکر شاهد مثال این رذایل اخلاقی را نکوهش می‌کند. «تجلی روح انسان‌دوستی، اعتقاد به خداوند و گرایش به سجایای اخلاقی نظیر آزادگی، عدالت‌خواهی، راستی، دانش‌اندوزی، بخشندگی، مناعت طبع و کلیه آرمان‌های بلند بشری از ویژگی‌های معنوی اشعار شاهنامه است» (نساجی، ۱۳۸۶: ۵۶). رحیمی‌نژاد نیز به بررسی آز و شخصیت‌های آزمند در شاهنامه، براساس متون اوستایی و پهلوی به مفاهیم و مضامین آن پرداخته است. «آز به‌عنوان دشمن خرد ظاهر می‌شود و در بخش اخلاق ناب، رذیلتی است در مقابل خرسندی. او ناراضی‌ترین و حریص‌ترین است و میل از او به وجود می‌آید. میل از این است که جهان را یک لقمه کند؛ حتی اگر تمام جهان به او داده شود، باز ناراضی است و بیشتر می‌خواهد» (رحیمی‌نژاد، ۱۳۸۹: ۳۵). می‌توان گفت که دو مقوله آزمندی و میانه‌روی به‌طور مستقل در پادشاهی اسکندر بررسی نشده‌اند.

۴-۱. مبادی پنداری

۴-۱-۱. میانه‌روی یا اعتدال

این مؤلفه حدّ میان ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری است که با عقل‌گرایی و اخلاق‌گرایی سازواری دارد و می‌تواند در رفتار، اخلاق، عملکرد و هر فعل دیگری مصداق یابد. میانه‌روی حد وسط است. «حد وسط به معنی هندسی نیست؛ یعنی نقطه‌ای نیست که درست از دو طرف به یک فاصله باشد؛ بلکه در اخلاق برحسب اوضاع و احوال فرق می‌کند و تنها عقول ورزیده و سنجیده آن را درمی‌یابد و تشخیص آن با تجربه، ممارست، تکرار و عادت که منتج به پیدایش ملکه یا خلق می‌شود، [به دست می‌آید]» (ارسطو، ۱۳۸۱: ۲۷). واژه میانه‌روی در شاهنامه به‌صورت «میانه» یا «میانه‌گزینی» و در برخی موارد «پیمان» کاربرد می‌یابد که رابطه

ژرفی با مفاهیم اخلاقی همچون، راستی، خرد و داد دارد و فردوسی پیوسته به آن‌ها پند می‌دهد. او در سراسر اثر خویش به دادگری و عدالت تأکید می‌کند و افراط و تفریط‌گرایی را کار اهریمنی می‌داند. میانه‌روی به‌عنوان یک مفهوم در مبحث اخلاق رعایت عدل در دو چیز است که راستی و درستی را به ذهن متبادر می‌سازد. «یکی از مهم‌ترین شاخص‌های اخلاق ارسطویی و به تبع آن اخلاق فلسفی، نظریه حدّ وسط و یا اعتدال طلایی است. ارسطو در کتاب *اخلاق نیکوماخوس* با اشاره به کتیبه‌ای در "دلوس"،^۹ سابقه گرایش به حدّ وسط و اعتدال را در یونان باستان چنین بیان می‌کند: آنچه زیباتر است، چیزی است که اعتدال و عدلش بیشتر است» (همو، ۱۳۷۸: ۷۱).

۱-۴-۲. آزمندی

همان افراط‌گرایی و افزون‌طلبی است و همواره سبب نیازمندی انسان می‌شود. «گرایش افراطی برای به دست آوردن چیزهای بیشتر، تنها با هدف داشتن آن‌ها و نه برای بهره‌گیری؛ طمع و حرص» (صدری‌افشار و حکمی، ۱۳۸۸: ۳۶). در *شاهنامه* هرچه که از حدّ فزون باشد، آزمندی معنا می‌شود و فردوسی کسانی را که در پی آن هستند، نکوهش می‌کند. به طور کلی، «آز را در کارکردهای دوگانه، اما جدایی‌ناپذیر اسطورگی - اخلاقی [دیده می‌شود] که شناخت جنبه‌های آن نیازمند پژوهشی ژرف و گسترده در سراسر این منظومه و خاستگاه‌های کهن آن است. در زبان فارسی جدا از پیشینه اسطورگی این نام و بازتاب فراگیر آن در حماسه‌های فردوسی، از به‌گونه‌ای نام‌واژه‌ای برای بیان مفهومی آهیخته و اخلاقی به کار می‌رود و معنی‌های زیاده‌جستن، فزون‌خواهی، طمع، تنگ‌چشمی، آرزو، هوا، حاجت و نیاز را برای آن برشمرده‌اند» (دوستخواه، ۱۳۸۰: ۱۸). در *شاهنامه* نتیجه آزمندی به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین رذیلت‌های اخلاقی، رنج و نزاع است. بی‌تردید زوال پادشاهان و ازهم گسیختگی سالاران و فره‌ان *شاهنامه* ناشی از همین مسئله بوده است.

۱-۴-۳. اسکندر

درباره اسکندر و نام و نسب او در متون تاریخی چنین گفته شده: «اسم پادشاه مقدونی "آکساندر"^۶ بوده و در میان پادشاهان مقدونیه اسکندر سوم است؛ زیرا دو اسکندر نام دیگر

قبل از او بر تخت مقدونی نشسته بودند، ولی مورخین عهد قدیم او را غالباً اسکندر، پسر "فیلیپ"^۷ نامیده‌اند و مورخین جدید عموماً الکساندر مقدونی یا الکساندر کبیر نوشته‌اند. پدرش فیلیپ دوم بود و مادرش "المپاس"^۸، دختر "ئوپتولموس"^۹ یکم، پادشاه "ایروس"^{۱۰} در یونان باستان، پسر "آشیل"^{۱۱} و "دیدامیا"^{۱۲} است. تولد اسکندر در ژوئیه ۳۵۶ ق.م و در شهر "پلا"^{۱۳} بود. او در بیست‌سالگی به تخت نشست» (پیرنیا، ۱۳۴۲، ج ۲: ۱۲۱۲-۱۲۱۳)؛ اما اسکندر در شاهنامه فرزند «داراب»، هفتمین پادشاه ایران، و از نوادگان اسپندیار است. مادرش نیز ناهید، دختر «فیلقوس»^{۱۴} پادشاه روم، بوده. در واقع اسکندر از شاهزاده‌های ایرانی و رومی است. آن‌گونه که از ابتدای داستان پیداست، او پادشاهی خردمند، با بخشش و دادگر است. به سن جوان است و در دانش تجربه پیران دارد و علاقه‌مند به فتح و پیروزی است.

۵-۱. روش پژوهش

تلفیق ادبیات و فلسفه و تأثیرپذیری آن‌ها از همدیگر سازگاری موازین اخلاقی و فرهنگی را برجسته می‌سازد. در واقع مقایسه نظریه‌های حوزه علوم انسانی می‌تواند بر آثار دیگر انعکاس یابد و به‌عنوان مضمون بدیع تلقی گردند. از این‌روی، باید گفت جستار حاضر از لحاظ هدف بنیادی نظری، با رویکرد قیاسی و نوع تحقیقات کاربردی است. بررسی قیاسی مفهوم میانه‌روی در شاهنامه با نگرش ارسطو، اندیشه‌های هموند وی با فردوسی را نشان می‌دهد. همچنین از نظر ماهیت و روش نیز به‌صورت توصیفی و نوع تحلیل محتوا و کیفی ارائه می‌شود که در نهایت به تحلیل کمی می‌رسد.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

علت انتخاب این داستان از بخش تاریخی شاهنامه این است که اسکندر شاگرد ارسطالیس بوده و این پژوهش بر نظریه او منطبق است. اگرچه اسکندر شاهنامه با اسکندر کتاب / اسکندرنامه نظامی، خردنامه / اسکندری جامی، آیین / اسکندری امیر خسرو دهلوی، / اسکندرنامه منشور از «کالیستنس»^{۱۵} خواهرزاده ارسطو، و دیگر کتاب‌های مربوط به این شخصیت، تا حدودی تناقض دارد، اما فردوسی در شاهنامه براساس دیدگاه خویش و آنچه در قرآن از اسکندر به‌عنوان ذوالقرنین و چهره نه‌چندان منفی یاد شده، به این داستان پرداخته است. در

شهری که اسکندر ساکن است، مردی به نام ارسطالیس یا ارسطو زندگی می‌کند که جزء صالحان و افراد زاهد و عابد است. «او برای اثبات قاعده اعتدال از روش تحلیل مفهومی بهره جسته و تلاش کرده است با تحلیل مفهومی فضایل و رذایل اخلاقی، نشان دهد که تمام فضایل در حدّ وسط و رذایل در دو طرف افراط و تفریط قرار دارند. رعایت اعتدال در بهره‌مندی از لذات، خویشتن‌داری یا عفت است» (ارسطو، ۱۳۷۸: ۱۱۲-۱۱۵). پس آز می‌تواند در هر چیز بروز کند؛ اما آنچه باعث تعادل می‌شود، بسندگی و میانه‌روی در برابر آن است.

۲-۱. شاخصه‌های عرضه آزمندی

از نظر ارسطو بهترین فرمانروایی آن است که مردم آن جامعه بر حکومت برتری داشته باشند. به نظر می‌رسد ضعف اخلاقی اسکندر از عدم دقت او سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا او موقعیت‌های بسیار زیادی برای انجام کارهای درست دارد؛ اما هوس آزمندانه او قوی‌تر عمل می‌کند که حاکی از طبیعت انسانی اوست. عواملی وجود دارند که تصمیم‌های او را غیرعادلانه نشان می‌دهند؛ به‌طوری‌که گاهی به خود و گاهی به افراد دیگر صدمه می‌زند و این نوعی بی‌عدالتی به خودش است. در این صورت حالت توازن اندیشه می‌تواند فطرت نادرست آدمی را تغییر دهد. براساس گفته فردوسی اندرزهای ارسطو برای اسکندر ناخوشایند نیست. او ارسطالیس را می‌پذیرد و مورد لطف خود قرار می‌دهد:

سکندر شنید این پسند آمدش سخنگوی را فرومند آمدش
به نوهر زمانیش بنواختی چو رفتی بر تخت بنشاختی
(فردوسی، ۱۳۹۸، ج ۳: ۲۴۶)

ابیات مطرح‌شده می‌تواند شواهدی باشد بر اینکه اسکندر بر اعمال و موقعیت خویش آگاهی داشته و می‌دانسته چه جایگاهی در این جهان دارد. به نظر می‌رسد که گاهی متوسل به استدلال می‌شود. «بهترین سنجش‌کننده و تصمیم‌گیرنده به مفهوم مطلق کسی است که سعی و مجاهده می‌کند تا به بهترین خیرات که قابل حصول برای انسان باشند، دست یابد و این مجاهده را از طریق استدلال انجام می‌دهد» (ارسطو، ۱۳۸۱، ج ۲: ۲۵). نصایحی که از جانب ارسطو به وی گوشزد می‌شود، نیز بر اهمیت موضوع می‌افزاید. در واقع انعطاف

بیشتری به امر حاکمیت پیدا می‌کند. از طرفی اعمال و رفتار او نیز بر کسی پوشیده نیست. شاهنامه نیز اشاره دارد که ارسطو هم معاصر اسکندر بوده و هم با او هم‌کلام شده است. یکی از نصیحت‌های ارسطو به دارای داراب، - قبل از بر تخت نشستن اسکندر - این است که اگر پادشاه به پند کسی گوش نکند، از نادان‌ترین مردم خواهد بود. به نظر، اسکندر از عواقب کار خویش باخبر است؛ اما زیاده‌خواهی در سرشت اوست.

چنان دان که نادان‌ترین کس تویی اگر پند داندگان نشنوی

(همان: ۲۴۶)

۱-۱-۲. میل به جاودانگی

میل به جاودانگی یکی از مضامینی است که در فرهنگ ایران باستان مطرح بوده و با ظهور دین اسلام در ایران، به شکل‌های گوناگون و شخصیت‌های متعدد نشان داده شده است. کهن الگوی آشکار با مفهوم میل به جاودانگی در متون ادبی اسکندر و در متون دینی حضرت خضر(ع) وجود دارند که نشان می‌دهند اسکندر دارای شخصیتی تاریخی است. در حقیقت چهره ادبی او هیچ وجه مشترکی با نمونه تاریخی آن ندارد. «در داستان اسکندر که جهان بر آوی سورش آورده است، آدمیان اعم از زندگان و مردگان، مرغان، درختان و حتی موجودات بی‌جانی چون چشمه و کوه همه بسیج شده‌اند تا آزمندی او را نکوهش کنند و سرانجام تلخی را که چشم‌به‌راه وی است، در پیش او آورند. حتی اسرافیل فرشته الهی نیز زبان به سرزنش افزون‌خواهی‌های او می‌گشاید؛ اما اسکندر سرنوشت خود را کوشیدن در راه خرسند کردن روان آزمند خود می‌داند» (سرامی، ۱۳۶۸: ۷۶۷). اسکندر برجسته‌ترین جوینده جاودانگی است که در راه رسیدن به قدرت و کشورگشایی به سفر می‌رود و یافتن آب حیات یکی از انگیزه‌های سفرش است. در واقع زندگی کردن لذتی است که نمی‌تواند از حد معمول بیرون رود. به نظر ارسطو «افراط در لذایذ بی‌نظمی و قابل نکوهش است» (ارسطو، ۱۳۸۱، ج ۱: ۱۴۹). اسکندر می‌شنود در کشور مغرب شهری وجود دارد که سوی دیگر آن چشمه‌ای به نام آب حیوان است و هر که از آن می‌نوشد، زندگی جاوید می‌یابد. از این روی، با راهبری خضر(ع) به آنجا می‌رود؛ اما اسکندر به آن آب راه نمی‌یابد و تنها به روشنایی می‌رسد. آنچه اهمیت دارد، کوهی است که او را به خداجویی رهنمون می‌سازد و در آنجا

اسرافیل نیز از رنج بیهوده منعش می‌کند. «به نظر بعضی‌ها موضوع آرزو [و میل] خیر حقیقی و به نظر بعضی دیگر خیر ظاهری است» (همان: ۱۲۷). پس می‌توان گفت میل به جاودانگی در اسکندر خیر ظاهری است. البته وجه اصلی شخصیت اسکندر بر مبنای جنگاوری و کشورگشایی است و جاودانه شدن جنبه فرعی شخصیت او به شمار می‌رود. بدین سبب، صورت اصلی شخصیت آزمند اسکندر در مراحل گوناگون چون آزمون‌ها، پیروان و دشمنان، به گونه‌ای دیگر است و صحنه‌های جنگ و درگیری، لشکرکشی و فتوحات او را نشان می‌دهد؛ اما «همه چیز در نظر مرد نیک چنان تجلی می‌کند که در واقعیت وجود دارد؛ زیرا مبنای اشیا در اغلب مردم لذت است که خیر نیست؛ بلکه خیرنماست» (همان: ۱۲۸). اسکندر نیز آن چیزی را برمی‌گزیند که گمان می‌کند خیر است. او در ادامه سفر و مرحله راه بازگشت، پس از اینکه آب حیات را از دست می‌دهد، به خودشناسی نمی‌رسد و دنیای فانی را ترک نمی‌کند و همچنان به کشورگشایی ادامه می‌دهد؛ تا اینکه حتی مجالی برای بازگشت به وطن نمی‌یابد. طبق نظریه ارسطو رفتار فرد با موقعیت‌هایی که در آن قرار می‌گیرد، تغییر می‌کند. در واقع ابتدا فرایند دانش و پس از آن فرایند شناخت مطرح است. طبق نظریه ارسطو «دانستن یک عملکرد نیست؛ زیرا عملکرد زنجیره‌ای از عمل‌های منظم و پی‌درپی است» (جانکار، ۱۳۸۸: ۷۵). تغییر زمانی نتیجه می‌دهد که انسان از درون توانش آن را داشته باشد. به نظر می‌رسد اسکندر همه عناصر لازم جهت پذیرش فرهنگ تغییر و حرکت به سوی جاودانگی را ندارد؛ زیرا «انجام یک حرکت محدود، در زمان نامحدود و نامتناهی غیرممکن است» (همان: ۱۲۸). پس اسکندر می‌بایست از قبل در اندیشه تغییر بوده باشد تا بتواند به واسطه آب حیات جاودانه گردد؛ زیرا هر تغییری محدود است؛ مگر اینکه در گذشته نیز صورت گرفته باشد تا پیش دیگری اتفاق بیفتد.

اسکندر سوی روشنائی رسید یکی برشده کوه رخشنده دید

(فردوسی، ۱۳۹۸، ج ۳: ۳۱۹)

سرافیل را دید صوری به دست برافراخته سر ز جای نشست
که ای بنده آز، چندین مکوش که روزی به گوش آیدت یک خروش
که چندین مرنج از پی تاج و تخت به رفتن بیارای و بر بند رخت

(همان: ۳۲۰)

۲-۱-۲. میل به کشورگشایی

اسکندر پس از هر فتح مغرور می‌شود. زمانی که به «قیدافه»^{۱۶} فرمانروای اندلس (اسپانیای کنونی) نامه می‌نویسد و آمرانه از وی می‌خواهد تا باج بفرستد و در غیر این صورت به کشورش می‌تازد، قیدافه متعجب شده، پاسخ می‌دهد که پیروزی‌هایش او را سرخوش کرده است؛ زیرا با آن‌همه گنج و سپاه فراوان، بهتر است حدّ خویش نگه دارد. او به سبب آزمندی می‌خواهد ما را به رنج اندازد.

همه رنج ما خواهد از بهر گنج همه گنج گیتی نیرزد به رنج

(همان: ۳۰۳)

اسکندر با خواندن پاسخش به اندلس لشکر می‌برد. این امر از دیو آز نشئت می‌گیرد، «که صفت سیری‌ناپذیر دارد و مهم‌ترین همدست اهریمن در نبرد با اورمزد است. در روز بازپسین بعد از بلعیدن همه چیز، سرانجام از بی‌غذایی می‌میرد» (خرم، ۱۳۸۸: ۱۸). غرور برخاسته از آزمندی عامل ایجاد کنش بین اسکندر و قیدافه می‌شود و تا مدتی منازعات همراه با نیرنگ و تهدید ادامه می‌یابد. «البته در مورد هر عمل و هر عاطفه‌ای نمی‌توان به حدّ وسطی قائل شد؛ زیرا نام بعضی از آن‌ها حاکی از بدی و رذیلت است. مثلاً در عواطف: کینه و بی‌شرمی و حسد، و در اعمال: زنا و دزدی و آدم‌کشی. همه این‌ها از آن جهت نکوهیده می‌شوند که فی‌نفسه بد هستند؛ نه از این لحاظ که افراط یا تفریط باشند» (ارسطو، ۱۳۷۸: ۶۶). با توجه به کتاب *اخلاق نیکوماخوس* ارسطو، نظریه اعتدال کاربردی است. در جامعیت میانه‌روی می‌توان گفت اعمال انسان گاهی از روی ناآگاهی و یا از شدت تنش‌ها و گره خوردگی‌های پی‌درپی ناشی از مشکلات زندگی رخ می‌دهد. پس برخی از رفتارها غیراختیاری هستند. مثل کسی که میان آب دریا در حال غرق شدن است، تقلا می‌کند. به‌نظر، این امر هیچ ربطی به صفات رذیله ندارد. در این صورت انسان از حد اعتدال خارج می‌شود. نه اینکه از روی اختیار یا نادانی عمل می‌کند، بلکه از روی اجبار برای رهایی خویش دست

به هر کاری می‌زند. البته هر عملی یک بار ناخواسته از فرد سر می‌زند و اگر تکرار شود، نتیجه عادت است. به نظر می‌رسد اسکندر به پیروزی عادت کرده است.

به پیروزی اندر سرت گشت کش از آن نامداران شمشیرکش
چو اسکندر آن نامه او بخواند بزد نای رویین و لشکر براند
(فردوسی، ۱۳۹۸، ج ۳: ۲۹۳)

در زمان اسکندر، پادشاهی تنها مختص یک کشور نبوده، بلکه با حملات و جنگ‌های پی در پی، این قدرت کل جهان را فرامی‌گیرد؛ اما می‌توان گفت شخصیت مردم جامعه اسکندر وابسته به اوست؛ زیرا انسانی که در این نوع فرمانروایی زندگی می‌کند، از خود اراده‌ای ندارد. در واقع اسکندر به دلیل عدم انسجام حکومتی اجازه زندگی گروهی افراد جامعه را نیز از آن‌ها می‌گیرد؛ گرچه ارسطو معتقد است: «علت تحول از خانواده به حکومت این است که با گذار از هر مرحله انسان می‌بیند که می‌تواند زندگی بهتری داشته باشد» (جانکار، ۱۳۸۸: ۲۸۷). البته اگر حدومرزی برای میزان خواسته‌ها و برقراری یک زندگی ایدئال وجود داشته باشد؛ در غیر این صورت هم خانواده و هم حکومت دچار لغزش و بحران می‌گردد. ارسطو جای دیگر می‌گوید: «در اندازه حکومت مثل هر چیز دیگر محدودیت‌هایی هست، گیاهان، جانوران، ابزار نیز چنین‌اند؛ زیرا اگر بیش از حد کوچک یا بزرگ بشوند، دیگر به درد آن کاری که برایش ساخته شده‌اند، نخواهند خورد. در چنان صورتی است که آن چیز یا به کلی مضحمل می‌شود و یا به کلی هویت و یا چیستی خود را از دست می‌دهد» (همان: ۲۷۹).

۲-۱-۳. خشم

اسکندر ناشناس و به عنوان فرستاده خویش به بارگاه قیدافه می‌رود و در ظاهر خود را آرام نشان می‌دهد، درحالی‌که از درون پر از خشم است و حاکم اندلس این مسئله را آشکار می‌سازد. «یکی از اشکالاتی که کارآمدی و فایده‌مندی نظریه اعتدال را با مشکل مواجه می‌کند، دشواری تعیین نقطه حد وسط در اعمال، عواطف و صفات اخلاقی است. تعیین کمیت و کیفیت مناسب برای اعمال و صفات نفسانی که همان حد میانه و حد فضیلت است، سخت به نظر می‌رسد. مثلاً فاعل اخلاقی نسبت به کسی که به او فحش و ناسزا گفته است، چقدر خشم بگیرد، حد وسط است؟ نسبت به کسی که علاوه بر فحش، یک سیلی نیز به صورتش

زده، چقدر باید خشم بگیرد؟ در نتیجه، وقتی نتوانیم حدّ وسط را دقیقاً مشخص کنیم، تشخیص حالت افراط و تفریط هم دشوار خواهد بود. ارسطو خود اعتراف به دشواری تعیین حدّ وسط دارد و انجام این کار را تنها از عهدهٔ انسان‌های حکیم ممکن می‌داند» (ارسطو، ۱۳۷۸: ۷۴). ممکن است انجام این عمل به‌طور غیرارادی از انسان سر بزند که برخاسته از ناآگاهی است. بی‌تردید «اهریمن آز، کین، و حتی خشم در کمین ارزش‌های ایرانی‌اند و پهلوانان زورمندی چون خردمندی، یزدان‌پرستی و میانه‌روی به حفاظت از ارزش‌های ایرانی می‌پردازند» (رستگار فسایی، ۱۳۸۱: ۲۲)؛ اما تمام یا برخی از این مؤلفه‌ها می‌توانند شخصیت یک نفر شکل دهند. اسکندر نیز شخصیتی خودمحور و دوگانه دارد و هرچه که برخلاف میلش باشد، او را خشمگین می‌سازد. در کش‌های بین او و «فور»، شاه‌هند، این حالت به وضوح دیده می‌شود. پس از کشتن فور، گنج او را به سپاهیانش می‌بخشد. فردوسی به این موضوع اشاره می‌کند که جهان گاهی با خشم و گاهی با شادی همراه است.

اگر چهرهٔ خویش بینی به چشم ز چاره بیاسای و نمای خشم

(فردوسی، ۱۳۹۸، ج ۳: ۲۹۸)

که گاهی سکندر بود گاه فور گهی درد و خشم است و گه کام و سور

(همان: ۲۸۹)

۲-۱-۴. برتری جویی

اسکندر طی نامه‌ای از فور می‌خواهد همانند سرزمین‌های دیگر که فتح نموده، به طاعت او درآید و خراج‌گزار باشد؛ اما فور سخنان اسکندر را بی‌شرمی می‌داند و چنین اظهار می‌دارد:

مرا پیش خوانی، تو را شرم نیست؟! خرد را بر مغزت آزرم نیست؟!

همه رای تو برترین گشتن‌ست نهان تو چون رنگِ آهرمن‌ست

(همان: ۲۸۴)

سفر انگیزهٔ روانی اسکندر و حس مالکیت او بر جهان است. چون تمایلات درونی او را ارضا می‌کند و لذتی به او می‌دهد که به آن عشق می‌ورزد. گویی همه‌چیز به او اضافه می‌شود. اسکندر در حمله به هند گمان می‌کند که روحش به رفعت گرایش بیشتری دارد؛ اما این گونه رفعت برخاسته از رذیلت است. شاید تمایل او در آن است که افکارش را بر دیگران

تحمیل کند. غافل از اینکه زیاده‌خواهی او در این امر، خطری برای فضایل دیگر اوست. بهترین کار برای پادشاهی اسکندر داشتن قدرت نسبی و پرورش جامعه و فرمانبران او بوده است؛ زیرا قدرت‌سالاری محض حاکی از برتری دانستن او نسبت به افراد زیردست است. از این رو به نمادهای پیرامونش اندرزگونه نمی‌نگرد و تنها درصدد دستیابی به آنهاست. فردوسی از زبان «غفور»، پادشاه چین، به اسکندر چنین می‌گوید:

تو زیشان مکن کشی و برتری که گر ز آهنی بی‌گمان بگذری
(همان: ۳۲۸)

کجا شد فریدون و ضحاک و جم؟ فراز آمد از باد و شد سوی دم؟
(همان: ۳۲۹)

۲-۲. شاخصه‌های کارایی میانه‌روی

۲-۲-۱. داد و دهش

زمانی که اسکندر به دریای خاور سفر می‌کند و شگفتی‌های خلقت الهی را می‌بیند، متوجه میانه‌روی و بسندگی افراد آن سرزمین‌ها می‌شود و فردوسی این حالت او را چنین بیان می‌کند:

بسی چیز بخشید و نستد کسی بُد از نزدیک ایشان بسی
بی‌آزار از آن جایگه برگرفت بر آن هم‌نشان راه خاور گرفت
(همان: ۳۰۹)

چو او سی‌وشش پادشا را بکشت نگر تا چه دارد ز گیتی به مش
بجست آنچه هرگز نجسته‌ست کس سخن ماند از او اندر آفاق بس
(همان: ۳۴۰)

بخشش بسیار ارزشمند است که به نظر می‌رسد اسکندر ناخواسته حد وسط را به کار می‌گیرد. از دارایی صرف‌شده، اگر جایگزینی نداشته باشد، روزی به پایان می‌رسد. بنابراین اسکندر بر پایه غرامت‌هایی که به دست می‌آورد، می‌بخشد. «از آنجاکه هر بخش از بذل و [بخشش] می‌تواند در نوع خودش بزرگ باشد، در چنین مورد خاصی کریمانه‌ترین آن در

نوع خود است؛ زیرا عظمت موجود در اثر ایجاد شده با زیادی خرج متفاوت است» (ارسطو، ۱۳۸۱، ج ۱: ۱۶۲) از دیدگاه فردوسی نیز شاه باید بخشنده باشد:

چو شاهی به کاری توانا بُود ببخشداید از داد دانا بُود
(فردوسی، ۱۳۹۸، ج ۳: ۲۹۹)

۲-۲-۲. داد و خرد

اسکندر که برادر ناتنی «دارای داراب»، داریوش سوم، خوانده می‌شود، ازسوی مادر ایرانی است و در آغاز پادشاهی به‌شیوه شاهان ایرانی سخنرانی می‌کند و سخنان سخت دادگرانه‌ای می‌گوید. داد یا «عدالت یک نوع حد وسط است. یعنی درست در حد وسط حقیقی قرار دارد؛ در صورتی که ظلم در هر دو حد افراط و تفریط قرار دارد. داد ملکه‌ای است که بنابر آن دادگر چنین تعریف می‌شود که استعداد دارد» (ارسطو، ۱۳۸۱، ج ۱: ۲۰۷). ازاین‌روی، فردوسی این پادشاه جهانگیر را پادشاهی دادگر و خردمند، اما جاه‌جوی نشان داده است. خردمندی و «فرزانگی استعدادی است موافق با قاعده صحیح، یعنی عقل، که توانایی عمل را در قلمرو خیر به انسان می‌بخشد» (همان، ج ۲: ۲۰). جایی دیگر نیز او را مردی صوفیگر و درویش می‌داند که دنیا برایش بی‌ارزش است؛ چنان‌که در بازگشت از هند خود به دیگری اندرز می‌دهد.

همه روی گیتی پر از داد شد به هرجای ویرانی آباد شد
(فردوسی، ۱۳۹۸، ج ۳: ۲۶۹)

ببخش و بخور هرچه آید فراز بدین تاج و تخت سپنجی مناز
(همان: ۲۸۹)

هنگامی که اسکندر از فیلسوفان برهمایی می‌پرسد که گناهکارترین مردم روی زمین کدام اند و از خیل بی‌خبران و به خواب‌رفتگان کدامین بیدارند، این چنین پاسخ می‌شوند:

گناه‌کارتر چیز، مردم بُود که از کین و آزش خرد گم بود
چو خواهی که این را بدانی درست تن خویشان را نگه کن نخست
چنین داد پاسخ که آزست شاه سر مایه کین و جای گناه
(همان: ۳۰۸)

با توجه به بیت، فردوسی کین خواهی و آزمندی را از فقدان خرد می‌داند. در اینجا عدم وجود میانه‌روی به خوبی مشاهده می‌شود؛ زیرا خرد کاربردی یا «خرد عملی دربارهٔ اموری که موضوع آن در معرض شک و سنجش واقع می‌شوند، حکم می‌کند» (ارسطو، ۱۳۸۱، ج ۲: ۳۴). در اندیشهٔ فردوسی اهمیت آبرومندی در کم کردن خواسته‌هاست که با خرد انجام می‌پذیرد.

چو خواهی که باشد تو را آبروی خرد یار کن، رزم او را مجوی
(فردوسی، ۱۳۹۸، ج ۳: ۲۷۱)

۳-۲-۲. میل به راستی

راستی یک انتخاب است؛ اما آنچه در *شاهنامه* به عنوان فرّ مطرح می‌شود، همان راستی است و فروتنی را نیز در بر دارد. این مهم تنها از راه میانه‌روی حاصل می‌شود. پرورش صفت خویش‌کاری و ممارست در آن مصداق بارز بحث این پژوهش است. ارسطو در حدود دو هزار سال قبل به این نظر رسیده و به گونهٔ استدلالی و مبنی‌بر اصول اخلاقیات سعادت را برای بشر آشکار می‌سازد. او در این کتاب ضمن تعریف لذاذ، میزان کاربرد آن را بر پایهٔ خیر و شر تبیین کرده و غیرمستقیم به انسان می‌آموزد که اولویت انتخاب خود را در زمینهٔ اشتیاق و آرزوهایش چگونه حاکمیت عقلانی دهد تا به شادکامی برسد. البته به این نکته نیز اشاره می‌کند که «هیچ مانعی ندارد انسان با قابلیت غیرمعتدل باشد. قابلیت و دانایی از لحاظ عقل به هم نزدیک‌اند؛ اما از لحاظ انتخاب دورند؛ زیرا خردمندی استعداد عملی به خیر می‌باشد. منظور آن استعداد و توانایی است که آدم غیرمعتدل فاقد آن است» (ارسطو، ۱۳۸۱، ج ۲: ۸۴). فردوسی نیز در اثر جاودان خود در قالب داستان به مسئله می‌پردازد. او همانند ارسطو فضایل خردمندان را ارجحیت داده و شالودهٔ آن را بر مبنای ایمان می‌داند؛ «زیرا کسی که می‌خواهد عمل رستگارانه انجام دهد، باید از ابتدا رستگار باشد. کسی که می‌خواند و می‌نویسد، از قبل سواد داشته که توانسته بخواند و بنویسد» (جانکار، ۱۳۸۸: ۲۲۱). این مسئله دربارهٔ عمل درست نیز صدق می‌کند. انسان «زمانی واقعاً راستگوست که راستگویی طبیعت ثانویهٔ او باشد» (همان: ۲۲۲). پس از اینکه قیدافه اسکندر را می‌شناسد و با او گفت‌وگو می‌کند، اسکندر شاد شده و راستی برمی‌گزیند. سپس سوگند می‌خورد که با شاه اندلس و

مردمش به نیکی رفتار نماید. بدین سبب، منازعات سیاسی به صلح می‌انجامد. به‌طورکلی، آن گونه که ارسطو می‌خواهد، اسکندر تلاش می‌کند تا حکومت دموکراسی بنا نماید؛ اما در برابر مخالفان، مسیر دیکتاتوری را در پیش می‌گیرد.

نساژم جز از خوبی و راستی نه اندیشم از کژ و کاستی
(فردوسی، ۱۳۹۸، ج ۳: ۳۰۰)

اسکندر پس از دیدارش با برهمنان هند، به‌سوی مکانی به نام «هروم»^{۱۷} می‌رود. شهری که زنان به‌تنهایی زندگی می‌کنند و همچون انسان‌های «تراجنسیتی» یا «ترنسجندر»^{۱۸} بوده و منحصر به مرد و یا زن نبوده‌اند. وقتی به آنجا می‌رسد، براساس شیوه خود طی نامه‌ای، از آن‌ها هم می‌خواهد که به اطاعت او درآیند. ابتدا زنان در بیرون شهر سپاهی برای مقابله آماده می‌کنند و پس از اطلاع از محتوای نامه، در پاسخ می‌گویند که اگر به شهرشان حمله کند، ده‌ها هزار دوشیزگان خفتان‌پوش و بسیار راه‌ها برای پاسداری وجود دارد که با او به ستیز درآیند و ننگی برای او خواهد بود که با زنان هم‌نبرد باشد؛ اما اگر صلح کند، می‌تواند به شهرشان آمده و خیر و خوشی ببیند. اسکندر در نامه آن‌ها راستی پیشه می‌کند و از جنگ دست می‌کشد.

سکندر فرستاده و نامه دید بی‌آزاری و راستی برگزید
(همان: ۳۰۷)

می‌توان گفت که آزمندی در اسکندر اهداف او را به کمال می‌رساند؛ اما از آنجاکه انسان نمی‌تواند انقطاعی کاری را انجام دهد، پس از مدتی عملی را که باعث لذت او شده، خسته کننده می‌شود؛ مثل فرایند لذت قدرت، یا شهوت. پس لذت این دو باهم متفاوت است. توجه بیش از حد به این مقوله، انسان را از تفکر و استدلال صحیح بازمی‌دارد. سفرهای اسکندر بر گرد جهان که همواره سبب آوارگی او می‌شوند، رویدادهایی را پیش می‌آورند تا او را از آزمندی بازدارند؛ اما او بدون توجه و باورپذیری به آن‌ها فریفته زیبایی‌ها، کوه، آب، مرغ و درخت گویا می‌شود که بعد از ایران، به این سرزمین حمله می‌کند و موجب کشته شدن هزاران نفر می‌گردد. به نقل از پورخالقی چنبری، «درختی که در شعر فردوسی آمده، در ارتباط نمادین با انسان، نماد پیران راه‌بلد و دل‌آگاهی هستند که در آخرین منزل سلوک و در

پله اول درخت معرفت، رهروان راه را به دل بریدن از دنیای فریبنده و فنا و بقای پس از فنا فرامی خواند» (پورخالقی، ۱۳۸۱: ۵۶-۵۹). فردوسی از زبان درخت سخنگو نیز آزرزی را به اسکندر گوشزد می کند؛ اینکه فزونی قدرتش با دیگرآزاری و کشتن شاهان است.

از آ ز فراوان ن گنج د همی! روان را چرا بر شکنجی همی؟
تو را آ ز گرد جهان گشتن ست کس آ زردن و پادشاه کشتن ست
(فردوسی، ۱۳۹۸، ج ۳: ۳۲۵)

۳-۲. بازده رنج

یکی از علت های جهانگردی اسکندر این بوده است که هیچ پادشاهی در جهان باقی نماند تا پس از او به روم لشکرکشی نکند. «محمور آ ز اسکندر قدرت است. شهرهای خاور و باختر را یکی پس از دیگری می گشاید و چهارده سال به کشت و کشتار و خونریزی می پردازد و سی و شش پادشاه را می کشد. او مصداق کامل انسانی آزمند است، چراکه جهانی را تصرف کرده و باز از اندیشه فزون طلبی باز نمی ماند. جنگ و خونریزی و کشتار انسان ها پیامد منفی آ ز قدرت است» (رحیمی نژاد، ۱۳۸۹: ۱۹۶). بدین سبب رنج های بسیاری را متحمل می شود. «اسکندر در کوش نامه، از فزون خواهانی است که انگیزه نامجویی و کامجویی، او را گیتی پرست کرده و به رنج و سختی فراوانی دچار شده است. البته در این قسمت جز بیان قصد جهانگردی اسکندر که "یکی گرد گیتی همی گشت خواست" و تنها یک بیت در تصرف هند، سخنی دیگر از جنگ ها و داستان های اسکندر بیان نشده است» (ایران شان ابن ابی الخیر، ۱۳۷۷: ۱۷۹). هنگامی که از گنج کیخسرو در یمن آگاه می شود، شتابان خود را به آنجا می رساند تا گنج را به چشم ببیند. در واقع وقتی که با استخوان مردگان، شهری را بنا می کنند و بر دیوارهایشان نقش کیخسرو و افراسیاب را می نگارند، به اسکندر فنا بودن دنیا را نشان می دهند. سپس در راه بابل متوجه می شود که زمان مرگش فرا رسیده است.

همی رفت یک ماه پویان به راه به رنج اندر از راه شاه و سپاه
(فردوسی، ۱۳۹۸، ج ۳: ۲۹۳)

گذشتند بر کوه خارا به رنج و زو خیره شد مرد باریک‌سینج
 سکندر بدان «گوشور» گفت: رو بیاور کسی تا چه بینیم نو
 همان چهر کیخسرو جنگجوی بزرگی و مردی و آهنگ اوی
 (همان: ۳۳۲)

بدانست کش مرگ نزدیک شد بر او بر همی روز باریک شد
 (همان، ۳۳۳)

گسترده‌ی داستان اسکندر سبب می‌شود تا علاوه بر مسئله آزمندی، درون‌مایه مهمی که پندارهای خاصی را به مخاطب القا می‌کند، نیز مطرح گردد. آنچه در این داستان اعمال اسکندر در دنیا را به صورت تضاد نشان می‌دهد، فتوحات و کشورگشایی‌های او در مدت زمان کوتاه و در تقابل آن مرگ این پادشاه است. «مندرجات رویدادهای روزگار اسکندر در موارد متعدد گویای تسلط تقدیر بر زندگی آدمیان است. از همه سو آزمندی اسکندر مورد نكوهش قرار می‌گیرد؛ اما او این گونه پاسخ می‌دهد: تقدیر من چنین است؛ مرا برای تکاپو کردن‌ها آفریده‌اند» (سرامی، ۱۳۶۸: ۷۶۴). از نظر ارسطو قدرت از اجتماع جدا نیست. تا زمانی که مردم در جامعه وجود دارند، قدرت هم وجود دارد. تعدادی زورپذیر و تعدادی زورمندند. در این دو مقوله یک طرف تندروی و در طرف دیگر کاستی وجود دارد. در این داستان قدرت‌طلبی برای به دست آوردن جاودانگی است؛ درحالی که یک‌باره سرنوشت به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. درنهایت ارسطو به او می‌گوید که نتیجه آزمندی او رنج بوده است.

دگر گفت کاندلر سرای سپنج چرا داشتی خویشان را به رنج؟
 که بهر تو این آمد از رنج تو یکی تنگ تابوت شد گنج تو
 (فردوسی، ۱۳۹۸، ج ۳: ۳۳۹)

در نظر اسکندر مرگ پوچی است؛ آنجا که به همسرش روشنک (رکسانا) می‌گوید:

نیابد کسی چاره از چنگ مرگ چو باد خزان است و ما چو برگ
 (همان: ۲۶۶)

همین تفکر اسکندر، باعث آزمندی در وجود او می‌گردد. فردوسی رنج کشیدن از برای دیگران را نادانی می‌داند و ناپایداری دنیا را گوشزد می‌کند.

ز بهر کسان رنج بر تن نهی ز کم‌دانشی باشد و ابلهی
(همان: ۳۰۹)

اگر سد بمانی و گر سدهزار به خاک اندر آید سرانجام کار
(فردوسی، ۱۳۸۳، ج ۷: ۱۳۶۳)

اسکندر وقتی به خانه برمی‌گردد، دستاورد سفر خود را در اختیار دوستان، خانواده، جامعه و دنیا می‌گذارد. با توجه به سیر داستان او قبل از مرگ، نامه‌ای به استادش ارسطو می‌نویسد و فرارسیدن مرگش را از زبان ستاره‌شمران بیان می‌کند و اینکه فرمان داده تا سران هفت کشور مطیع او گردند؛ اما با شناختی که ارسطو از اسکندر دارد، خیلی زود در پاسخ نامه‌اش می‌خواهد که از خون آنان درگذرد. اسکندر تمایل به حرکت غایی دارد و بر این اساس محیط پیرامون می‌تواند به‌عنوان راهنما مسیر را به‌درستی برگزیند؛ اما منیت در او چنان برجسته است که چشم بر ضرورت اشارات می‌بندد.

چو این نامه بردند نزد حکیم دل ارسطاليس شد به دو نیم
پرهیز و خون بزرگان مریز که نفرین بود بر تو تا رستخیز
از آن بد که گفتی میندیش نیز و زان‌دیشه درویش را بخش چیز
(فردوسی، ۱۳۹۸، ج ۳: ۳۳۳)

پس از آن نامه‌ای به مادر خویش می‌نویسد و او را از زمان مرگ خود آگاه می‌سازد و ضمن بیان وصیت‌ها، اشاره می‌کند که دیگر رهایی از مرگ ممکن نیست، تا از اندوه مادر خویش کم کند. اسکندر در این نامه نکات سیاسی، اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی را آشکار می‌سازد.

سپر دم به هر مهتری کشوری که گردد بر آن پادشاهی سری
به سالی ز دینار من سدهزار ببخشید بر مردم خیش کار
(همان: ۳۳۵)

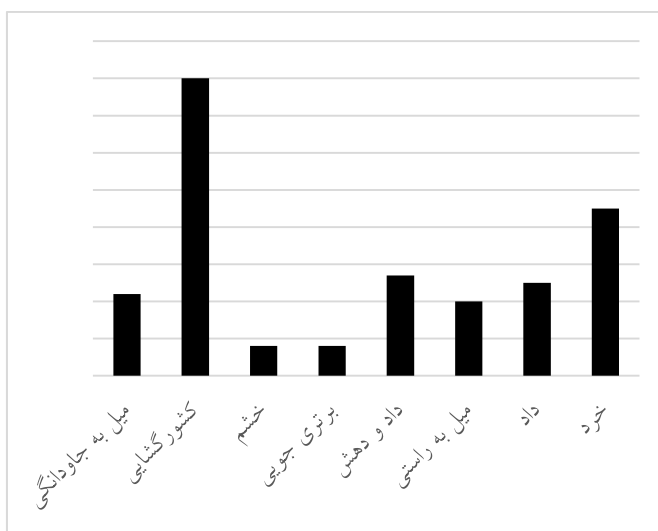
به نظر می‌رسد اسکندر در لحظه‌های پایانی زندگی‌اش به حقیقت وجودی خود و جهانی که در آن عمر گذرانده، واقف می‌شود. در این حالت آنچه باعث رستگاری آدمی می‌شود، فضیلت‌های او در برابر دنیای فناپذیر و میانه‌روی در تمام زمینه‌های زندگی است. «آز و ناخرسندی، انسان را از یاد مرگ و قیامت نیز غافل می‌کند و این غفلت هم نتیجه غلبه دیو آز است. بنابراین یکی از نیروهایی که می‌تواند آز را ناتوان کند، پرستش خدا و یاد مرگ است» (رحیمی‌نژاد، ۱۳۸۹: ۹۴). اسکندر اندیشه حاصل از بی‌اعتباری دنیا را پس از تجربه‌های آزمندانه کسب نموده و حالت‌های عرفانی در واپسین دقایق عمر، او را تسلیم مرگ می‌سازد.

بازنمودها

آن‌گونه که در نمودار نشان داده شده، میل اسکندر به کشورگشایی در رأس ستون قرار دارد؛ درحالی‌که پس از آن میزان فراوانی خرد نسبت به مؤلفه‌های دیگر دیده می‌شود. این حالت بیانگر این است که اسکندر در انجام برخی کارها عقلانی تصمیم می‌گیرد؛ اما عنصر آزمندی محرکی است که در جدول زیر به‌طور ضمنی بیان شده و او را به‌سوی بیش‌خواهی می‌کشاند. پس از آن داد و دهش است که در نمودار به‌صورت بینابین مشاهده می‌شود و چنانچه صلاح بدانند، بدان می‌پردازد. سایر مؤلفه‌ها نیز در قسمت نتیجه بیان شده است.

جدول میزان مؤلفه‌های آزمندی و میانه‌روی در پادشاهی اسکندر

۲۰	میل به راستی	۲۲	میل به جاودانگی
۲۵	داد	۸۰	کشورگشایی
۴۵	خرد	۸	خشم
۶	آز	۸	برتری‌جویی
		۲۷	داد و دهش



نمودار بازده شاخصه‌های آز و میانه‌روی در داستان اسکندر

۳. نتیجه‌گیری

بن‌مایه داستان‌های شاهنامه، شامل اندرزهایی است که فردوسی برای هشدار انسان به کار می‌برد. براساس نظریه اعتدال ارسطو کاربرد عنصر میانه‌روی سبب سعادت‌مندی می‌شود. انسان در یک صورت می‌تواند میانه‌رو باشد که حقیقت جهان اصلی در تفکر او بگنجد و بتواند در برابر ناکامی‌هایی که از رخداد‌های گوناگون به او می‌رسد، بردباری پیشه کند. از نظر ارسطو بهترین فرمانروایی آن است که مردم آن جامعه بر حکومت برتری داشته باشند.

اسکندر برجسته‌ترین جوینده جاودانگی است که در راه رسیدن به قدرت سفر می‌کند و یافتن آب حیات یکی از انگیزه‌های سفرش است؛ اما درنهایت به روشنایی می‌رسد و به خداجویی رهنمون می‌شود. با توجه به اینکه فضیلت‌های اخلاقی در اسکندر برجسته است، میانه‌روی و آزمندی به‌طور فطری در وی وجود دارند. در نگرش اسکندر مرگ پوچی است و همین تفکر سبب آزمندی در وجود او می‌گردد. وجه اصلی این شخصیت بر مبنای جنگاوری و جهانگردی است و تمایل دارد تا فرمانروایی جهان را به دست گیرد. طبق نمودار، میل به کشورگشایی در او بالاترین بسامد را نشان می‌دهد. یکی از علت‌های او این بوده که هیچ پادشاهی در جهان باقی نماند تا بتواند روزی به روم لشکرکشی کند. باینکه

سرزمین‌های دور و نزدیک را یکی پس از دیگری می‌گشاید، باز از اندیشه کشورگشایی دست نمی‌کشد که پیامد منفی آن رنج است.

اسکندر اندرزهای ارسطالیس را می‌پذیرد؛ اما شخصیتی خودمحور دارد و دوگانگی رفتاری در او دیده می‌شود و هرچه که برخلاف میلش باشد، او را خشمگین می‌سازد؛ اما براساس داده‌های به دست آمده، خشم و برتری‌جویی در اولویت اسکندر نیستند و واضح است که وقتی در موقعیت ناهمگون قرار می‌گیرد، ناگزیر به کاربرد آن‌ها می‌شود. در واقع او بر اعمال و موقعیت خویش آگاهی داشته و می‌دانسته چه جایگاهی در این جهان دارد. با دقت به فرازوفرودهای داستان باید گفت اسکندر در فرایند لشکرکشی‌هایش خردمندانه عمل می‌کند و هرآنچه در پیروزی‌ها به دست می‌آورد، به مردم می‌بخشد. فردوسی از زبان او اذعان می‌دارد که انسان باید برای جبران بدی‌هایش اندیشه کند و آن بخشش به نیازمندان است. داد و دهش نیز در نگاه او همان حس برتری‌جویی است و قدرت‌سالاری محض حاکی از برتری دانستن نسبت به افراد زیردست است؛ اما براساس نمودار، میل به راستی او را از این فریه مبرا می‌سازد که بیانگر فضیلت میانه‌روی است. دلیل این امر، تفکر حاصل از بی‌اعتباری دنیا و درک اسکندر از فلسفه وجودی انسان، بر اثر دریافت‌های ناشی از مباحثه با ارسطالیس بوده است.

پی‌نوشت‌ها

1. Apothecary
2. Ambivert or Centralism
3. Nicomachus ethics
4. Aristotle
5. Delos
6. Alexander
7. Philip
8. Olympias
9. Neopotolemus
10. Epirus
11. Achilles
12. Didamea
13. Pella
14. Filgos
15. Calisthenics
16. Kedafeh

۱۷. در متون پهلوی، لفظ اروم یا هروم آمده است: «آنان که سرزمین سلم‌اند، اروم است. واژه‌نامهٔ بندهشن نیز کشور سلم، هروم معرفی شده است» (بهار، ۱۳۴۵: ۲۰۰). در نوشته‌های معاصر نیز این‌گونه آمده که «در تقسیم جهان بین پسران فریدون، هریک اسامی خود را به خاک و قلمرو سلطنت خود داده بودند» (پورداوود، ۱۳۵۶، ج ۱: ۱۹۴).

18. Transgender

منابع

۱. ارسطو، ارسطالیس. (۱۳۷۸). *اخلاق نیکوماخوس*. ترجمهٔ محمدحسین لطفی تبریزی. چ ۱. تهران: طرح نو.
۲. ارسطو، ارسطالیس. (۱۳۸۱). *اخلاق نیکوماخوس*. ترجمهٔ سید ابوالقاسم پورحسینی. چ ۲. تهران: مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۳. ایرانشان ابن ابی‌الخیر. (۱۳۷۷). *بهم‌نامه*. تصحیح رحیم عفیفی. تهران: علمی و فرهنگی.
۴. بهار، مهرداد. (۱۳۴۵). *بندهشن*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۵. پورخالقی چترودی، مهدخت. (۱۳۸۱). *درخت شاهنامه*. چ ۱. مشهد: آستان قدس رضوی.
۶. پورداوود، ابراهیم. (۱۳۵۶). *یشت‌ها*. به کوشش بهرام فره‌وشی. دوجلدی. چ ۳. تهران: دانشگاه تهران.
۷. پیرنیا، حسن. (۱۳۴۲). *ایران باستان*، کتاب پنجم. چ ۳. تهران: جیبی.
۸. جانکار، باربارا. (۱۳۸۸). *فلسفهٔ ارسطو*. ترجمهٔ مهدیه ایرانی‌طلب. چ ۲. تهران: اطلاعات.
۹. حسینی، سید ساعد. (۱۳۷۴). *شاهنامه شاهکار اندیشه*. چ ۱. شیراز: نوید.
۱۰. خرم، محمد. (۱۳۸۸). *فرهنگ اساطیر ایران باستان*. چ ۱. تهران: آگین رایان.
۱۱. دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۰). *برخورد با شاهنامه در تراژدی قدرت*. چ ۱. تهران: آگه.
۱۲. دلپذیر، زهرا، بهنام‌فر، محمد، و راشد‌محصل، محمدرضا. (۱۳۹۸). *تحلیل تطبیقی مفهوم اعتدال در اندرزهای دینکرد ششم و شاهنامهٔ فردوسی*. پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۵۵، ۱-۲۹.

۱۳. رحیمی‌نژاد، مهدیه. (۱۳۸۹). بررسی آز و شخصیت‌های آزمند در شاهنامه. پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه مازندران.
۱۴. رستگار فسایی، منصور. (۱۳۸۱). فردوسی و هویت‌شناسی. چ ۱. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۵. روشن‌ضمیر، بهرام. (۱۳۹۵). هم‌نشینی اسکندر و ارسطو در روایات ایرانی. جندی شاپور، ۲(۵)، ۷۸-۹۱.
۱۶. سرامی، قدم‌علی. (۱۳۶۸). از رنگ گل تا رنج خار. چ ۱. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۷. شجری، رضا. (۱۳۸۲). تحلیل و بررسی عنصر آز در شاهنامه. فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۱، ۶۵-۸۲.
۱۸. صدیقی افشار، غلامحسین، و حکمی، نسرين. (۱۳۸۸). فرهنگ فارسی. ۲جلدی. تهران: فرهنگ معاصر.
۱۹. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۳). شاهنامه فردوسی. براساس نسخه نه‌جلدی چاپ مسکو، زیر نظری. الف. برتلس چاپ سوم، ۹جلدی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۰. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۸). شاهنامه. پیرایش جلال خالقی مطلق، چهارجلدی. چ ۴. تهران: سخن.
۲۱. کوشکی، بصیر. (۱۴۰۰). اسکندر در شاهنامه. رشد آموزش تاریخ، شماره ۷۷، ۲۸-۲۹.
۲۲. نبی‌زاده گنجگاه، صدیقه، و احمدنژاد، کامل. (۱۳۹۰). چهره اسکندر از منظر فردوسی. مجله حافظ، شماره ۸۷، ۳۷-۳۸.
۲۳. نساجی زواره، اسماعیل. (۱۳۸۶). اندیشه‌های دینی و اخلاقی در شاهنامه فردوسی. ماهنامه مکتب اسلام، شماره ۱۱، ۵۵-۶۴.
۲۴. نظری، نجمه. (۱۳۹۴). مقایسه آموزه‌های تعلیمی در شاهنامه فردوسی با بوستان سعدی. پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، ۷(۲۶)، ۱۵۷-۱۷۹.

